

روزگار ما به روایت رباعی

م.سحر

<http://msahar.blogspot.com/>

این ترانه ها در روزها و هفته های اخیر نوشته و روی «سحرگاهان» قرار داده شده اند و به شیوه خود ، احتمالاً بازتابنده گوشه هایی از عواطف یا اندیشه های بسیاری از هم عصران ما نیز توانند بود. از اینرو تصور می کنم ، انتشار آنها در کنار هم در این روز ها بی مناسبتی - و شاید بی فایدتی - نباشد.

م.س

تا حُکمِ خدا فقیه قاتل دارد

مقصد به هُبا و ره به باطل دارد

تا دزد به کاروانِ دین ، سالار است

این قافله ، پای خسته در گِلِ دارد !

□

بر معبر شرع ، دارها می کوبند

بر فرق بشر پُتکِ خدا می کوبند

نعشی دارند از امامی بردوش

کانرا دائم بر سر ما می کوبند!

□

ای هم میهن ، به پاس میهن برخیز

با پیر و جوان و مرد یا زن برخیز

تا «ما» شود این همه «تو» ، با «من» برخیز

برخیز ، به بیست و دوی بهمن برخیز

□

برخیز که دیدار سحر در پیش است
وز این شب تیره مان گذر در پیش است
خورشید خبر دهد که آزادی را
بیست و دوی بهمنی دگر در پیش است

□

گر دین تو سی سال جنایت باشد
ضدیت من عین دیانت باشد
مزدور تویی که ظلم را دین خوانی
آخر زچه از منت شکایت باشد ؟

□

گزارش اول

از جسم و روان بند گران بردارید
اسباب اسارت از میان بردارید
تاریخ ندا دهد که باروی کهن
با قوت بازوی جوان بردارید

□

گزارش دوم

آزاده زنان ، بند گران بردارید
اسباب اسارت از میان بردارید
تاریخ ندا دهد که باروی کهن

با قوّتِ بازوی جوان بردارید

□

محارب

ای دیو با تو همچو تهمتَن محاربم

تا لحظهء رهایی ی میهن محاربم

دین حربه ای ست در کفِ بیدادت ای فریب

گر آیت خدای تویی ، من محاربم

□

رباعی برای وداع با فیزیكدان جنبش سبز

آنانکه ترا قاتلِ بی تردیدند

کشتند و جنازهء ترا دزدیدند

هم در خونت دست و دهان آلودند

هم بر خاکت اشگ ریا باریدند

□

با دیدن تصویری از سنگ مزارِ ندا ، که دشمن آنرا گلوله باران کرده بود
این رباعی را نوشتم

ننگند که با هزار رنگ آمده اند

وز بیمِ حضور تو به تنگ آمده اند

زینگونه که غرق وحشتند از نامت

باسنگ مزار تو به جنگ آمده اند

□

نگاه ندا

ای سبز ، ندا دیده به راهت دارد
امید به گام دادخواست دارد
راهی که تو می روی ز چاه آکنده ست
بادا که نگاه او نگاهت دارد

□

ای دیو که در لباس دینت بینم
دست ستم اندر آستینت بینم
در قصر و اوین شکنجه کردی سی سال
روزی برسد که در اوینت بینم *

پاریس ، ژانویه ۲۰۱۰

یادداشت :

* - رباعی زیر و جمله ای که با آن همراه است ، از سوی کسی که خود را «ایرانی» می نامید به آدرس ایمیل من پست شده بود.
ظاهراً می باید کاریکی از آن دلکان خود فروشی باشد که دربارگاه «مقام ولایت امر» در جامه «شاعر ولایتمدار» به آستانبوسی می روند و «احسنت و طیب الله انفسکم» تحویل می گیرند.

«رباعی زیر تقدیم به شاعری که در قالب « شعر » « خود» را میفروشد.

ای میم سحر که ضد دینت بینم
آکنده ز حقد و بغض و کینت بینم
خود « را با « شعر » میفروشی ، تا کی «
ای هرزه درای اینچنینت بینم «
امضاء ایرانی

گویا فرستنده پیام ، قصد داشته تا این رباعی مرا پاسخ گوید و از دیو سی سالهء حکومت دینی دفاع کند:

□

ای دیو که در لباسِ دینت بینم

دست ستم اندر آستینت بینم

در قصر و اوین شکنجه کردی سی سال

روزی برسد که در اوینت بینم

□

به هر حال فکر کردم که از دیانت و انصاف به دور است که این شخص پاسخ پیام خود را دریافت نکند.-
ازین رو رباعی زیر را برای ایشان فرستادم تا چنانچه بخواهند پیش ولینعمت خود بخوانند و «طیب الله انفسکم» را
همراه با پاکت خون آلودِ حاوی جیرهء ماهیانه، دریافت کنند.

در پاسخ یک ضد ایرانی که پشت ما سک « ایرانی» برای من رباعی فرستاده است.

□

گر دین تو سی سال جنایت باشد

ضدیتِ من عینِ دیانت باشد

مزدور تویی که ظلم را دین خوانی

آخر زچه از منت شکایت باشد ؟